

گفت‌وگویی «فرهیختگان» با حسین ایمانی جاجرمی (بخش نخست)

بسیاری از جامعه‌شناسان ما با مسائل عملی برخوردی ندارند



سید جواد نقوی
روزنامه‌نگار

ما همیشه با مفهوم سرمایه اجتماعی در مباحث علوم اجتماعی روبه‌رو بوده‌ایم اما چرایی و چگونگی ارتباط با این سرمایه اجتماعی ذیل مفهوم توسعه، دگردیسی زیادی به‌همراه داشته است، به گونه‌ای که پیش‌فرض‌هایی همیشه نادیده گرفته شده، این پیش‌فرض‌ها را می‌توان زیرساخت اجتماعی نام برد که در نحوه مواجهه با سرمایه اجتماعی تاثیر دارد. به همین جهت سراغ حسین ایمانی جاجرمی، مترجم کتاب «کاخ‌هایی برای مردم» رفتم تا در باب این کتاب و چرایی عدم توجه به این پیش‌فرض‌ها گفت‌وگو کنیم. مشروح این گفت‌وگورادر ادامه از نظر می‌گذرانید.

درباره کتاب کاخ‌هایی برای مردم توضیح اجمالی بفرمایید. چرا به سمت ترجمه این کتاب رفتید؟

من به‌عنوان مشاور اجتماعی با شرکت عمران شهرهای جدید که مسئول توسعه شهری در کشور است، همکاری می‌کردم. مشکلی که در شهرهای جدید وجود دارد مساله سازمان اجتماعی آن شهرها و تعلق و مشارکت است. دنبال سیاستی بودم که این مسائل را به‌نوعی سروسامان دهم به‌خصوص که مسکن مهری در این شهرها ساخته شده بود و ساکنان جدیدی در این شهرها مستقر می‌شدند که با جمعیت اصلی تفاوت‌هایی از نظر طبقه اجتماعی داشتند. بنابراین دنبال هم‌نظریه و هم‌سیاست بودم. من از خوانندگان دائمی سایتی به نام city lab هستم که خبرهای مربوط به حوزه‌های مختلف مباحث شهری اعم از معماری، اقتصاد، اجتماع، حمل‌ونقل و... در آن درج می‌شود. این سایت به‌روز است. یک مصاحبه‌ای با آقای کلانینبرگ درباره کتابی که چاپ کرده بود، دیدم. کتاب کاخ‌هایی برای مردم را در آنجا دیدم و متوجه شدم این همان چیزی است که نیاز داریم، یعنی به‌نوعی پیوند بین فضا و امر اجتماعی است. شما برای اینکه سرمایه اجتماعی داشته باشید و بتوانید آدم‌ها را تشویق کنید به اینکه با همدیگر در ارتباط باشند، دوستی برقرار شود و معاشرت کنند، فضایی مناسب برای این کار نیاز دارید. مکانی را می‌خواهید که خدمات عمومی رایگان عرضه کند. به هر حال این امر زیرساختی برای عرصه اجتماعی نیاز دارد که آنجا مساله زیرساخت اجتماعی مطرح شده بود و من کتاب را تهیه کردم. آن زمان هنوز امکان دسترسی به نسخه الکترونیک نبود. وقتی کتاب را مطالعه کردم، دیدم بحث‌های خیلی خوبی طرح شده است. جامعه ما هم به‌نوعی با مسائلی که در کتاب گفته شده مثل شکاف طبقاتی و قطبی شدن شهرها و افزایش مسائل اجتماعی و... مواجه است، بنابراین تصمیم به ترجمه آن گرفتم. دو ساله هم وقت من را گرفت. برای ترجمه هم وقت گذاشتم. اینها از کتاب‌هایی نیست که به‌راحتی بتوانید ترجمه کنید. کلی مسائل جزئی فرهنگی دارد. اینها را باید مترجم بفهمد بعد بتواند به فارسی برگرداند. کتاب خوشبختانه چاپ شد و با استقبال هم مواجه شدیم. کتاب بحث‌های نو و جدید و به‌روزی را مطرح کرده است.

مساله‌ای که وجود دارد این است که وقتی با جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان داخل کشور صحبت می‌کنیم این زاویه دید آقای کلانینبرگ را نمی‌بینیم که برای یک طبقه زیرساخت اجتماعی تعریف کنند. زیرساخت اجتماعی را اولین بار در این کتاب می‌بینیم. زیرساخت اجتماعی چگونه قابل تعریف است؟ چه برداشتی از این می‌شود؟ چه کمکی به جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شهری می‌کند؟ یکی از ضعف‌های ما این است که به این حوزه توجه نکرده‌ایم و به سبک قدیم خود به سمت شهرها و مسائل شهری رفته‌ایم.

معمولاً این مساله را کسانی متوجه می‌شوند که کار عملی هم بکنند یعنی جامعه‌شناسی که نظری کار می‌کند، معمولاً با مسائل واقعی تماس و برخوردی ندارد و مباحث را خیلی در سطح کلان و عام مطرح می‌کند. وقتی در حوزه شهری کار می‌کنید و درگیر بحث‌های مربوط به برنامه‌ریزی می‌شوید، با چالش مواجه می‌شوید، مثلاً از من خواسته شده بود برای مشکل هویت شهرها و تشویق مشارکت با افزایش سرمایه اجتماعی، فکری کنم. من نمی‌توانستم حرف‌های کلان بزنم و بگویم باید مشارکت را تشویق کرد، آن مدیر مربوطه می‌گفت من هم می‌دانم باید مشارکت را تشویق کرد ولی چطور؟ آن مدیر باید در این حوزه چه کند؟ اینها بحث‌های بین‌رشته‌ای است. یعنی شما می‌بینید کسانی در این حوزه‌ها کار می‌کنند که شهرسازی، اقتصاد شهری، جامعه‌شناسی شهری، انسان‌شناسی شهری را می‌شناسند، لذا این بحث‌ها، چنین الزاماتی را می‌طلبد. کسانی که هم در دانشگاه و هم در دستگاه‌ها هستند و کسانی که کار اجرایی می‌کنند دنبال این بحث‌ها می‌روند. یعنی شاید این مساله بدین موضوع برگردد که تعداد زیادی از جامعه‌شناسان ما با مسائل عملی برخوردی ندارند. اما اینکه زیرساخت اجتماعی چیست تاجایی که من فهمیدم، کتاب را برای بحث‌های نظری ترجمه نکردم و دنبال حل مساله بودم و خودم روی این فکر می‌کردم. اتفاقاً چون نیاز را فهمیده بودم، متوجه

شدم بحث‌هایی که در این کتاب طرح شده به کار ما می‌آید، هرچند باید متوجه باشیم او از جامعه دیگری صحبت می‌کند و مسائل جامعه ما متفاوت است، عیناً همه چیزهایی که او می‌گوید را نمی‌توانیم در جامعه ایران دنبال کنیم ولی از نظر طرح بحث و مسائلی که آنجا مطرح می‌شود، مثل شکاف طبقاتی، افزایش اعتیاد، پیر شدن جمعیت، فاصله طبقاتی بین افراد، منزوی شدن برخی محلات و... در شهرهای خود شاهد هستیم که کم‌وبیش اتفاق افتاده است. این کتاب به‌نوعی می‌تواند برای ما نگاره به یک تجربه باشد و می‌توان از آن درس گرفت یعنی به جای اینکه خود هزینه کنیم می‌توانیم از آن تجربه درس بگیریم. آقای کلانینبرگ از جامعه‌شناسان منتقد و به‌شدت ضدترامپی بود. در تویتر او را دنبال کردم و دیدم علیه سیاست‌های ترامپ توییت می‌زد و هشدار می‌داد. ایشان همان بحث‌های رایبرت پاتنام-که بحث سرمایه اجتماعی را مطرح کرد و هشدار داد جامعه آمریکا با توجه به اینکه سرمایه اجتماعی در آن کاهش می‌یابد، ممکن است انسجام و توانایی خود را از دست بدهد- را دنبال می‌کند و نسبت به آن هشدار می‌دهد. از این بابت هشدار او برای آمریکایی‌ها درست است اما به درد ما نیز می‌خورد. ما متوجه می‌شویم جامعه آمریکا با چه کاستی‌های عمده‌ای مواجه است و جامعه به‌شدت قطبی شده و درحال فروپاشی است، البته به‌نوعی که این آقا تصویر می‌کند. وضع با توجه به بحث‌هایی که در کتاب می‌شود، بحرانی است و ما باید مراقب باشیم در این چاله‌هایی که کشورهای توسعه‌یافته در آن افتاده‌اند، نیفتیم. اگر چشم‌پسته راه آنها را دنبال کنیم و اجازه دهیم اقتصاد بازار خود را بر همه چیز تحمیل کند، یا مردم را فراموش کنیم یا فقرا را نادیده بگیریم، آن بالاها سرمانیز خواهد آمد. لذا به‌نوعی می‌توان پیشگیری کرد.

این که زیرساخت اجتماعی چیست؟ چند مساله دارد. اولین مساله این است که شما فضا می‌خواهید برای اینکه نه فضا خصوصی باشد و نه خیلی دولتی باشد. یعنی شما یک فضای را لازم دارید که آدم‌ها بتوانند در آنجا حضور داشته باشند صرف‌نظر از اینکه طبقه و درآمد آنها چه باشد و چه جنسیتی دارند. به‌نوعی یک فضای عمومی و بازاری را لازم دارد که باید تعریف شده باشد یعنی دقیقاً حد و حدود داشته باشد مثل پیاده‌رو، پارک، زمین بازی کودکان، زمین ورزش، محوطه مکان مذهبی و... مثلاً نمی‌توانید مسجد را بدون محوطه بسازید. اگر مسجد بدون محوطه بوده از زیرساخت اجتماعی خارج می‌شود. مثلاً نمی‌توانید مدرسه بدون حیاط و زمین ورزشی بسازید که اگر این چنین بسازید، از حالت زیرساخت اجتماعی خارج می‌شود. اینها نکات جزئی و مهمی است که بدان توجه نمی‌کنیم و عدم توجه به این نکات اثراتی در پی دارد. جالب است که در این کتاب بحثی مطرح می‌شود که برخی مدارس این امکان را فراهم می‌کردند که والدین بعد از اینکه بچه‌ها را به مدرسه می‌رساندند، نیم‌ساعتی با همدیگر گفت‌وگو کنند، یعنی چنین فضایی را در نظر گرفته بودند که باعث ایجاد شبکه‌های دوستی بین والدین شده بود. این شبکه‌ها به والدین کمک می‌کردند که برای حل مشکلات فرزندان خود را همدیگر چاره‌جویی کنند، اینها بسیار به آدم‌ها کمک می‌کند. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم همه چیز را دولت یا بخش خصوصی حل و فصل کند. کمک آدم‌ها به همدیگر تاثیرگذار در حل مشکلات شخصی آنهاست.

مثلاً کتابخانه‌های آنجا فقط جایگاه عرضه کتاب نیستند، به‌نوعی خانه فرهنگ است یعنی خدمات مختلف به سالمندان، مادران بچه‌دار و... می‌دهد. افراد اطلاعات زیادی کسب می‌کنند و مشکلات شخصی آنها تا اندازه زیادی حل می‌شود، یعنی این فضاها چنین خاصیت‌هایی دارد. نکته دوم مکان است یعنی علاوه بر فضا تاجایی که من دریافت‌م یک سازمانی را لازم دارید که خدمات ارائه دهد. مثلاً پارک ساختیم ولی این پارک یک سرای محله لازم دارد که آنجا برنامه اجرا شود که آدم‌ها تنها برای تفریح به پارک نیایند. مثلاً آنجا ساختمانی همچون کتابخانه

باشد که خدمات ارائه دهد و رفت‌وآمد افراد به پارک منظم شود. بنابراین شما یک نهاد و یا سازمان را در آن فضا لازم دارید. این تعریف ساده و قابل فهم از زیرساخت اجتماعی است. این می‌تواند رایگان یا پولی باشد. زیرساخت اجتماعی تجاری هم داریم مثلاً کتابفروشی‌ها یک نوع زیرساخت اجتماعی تجاری هستند یا سالن‌های آرایشی زیرساخت اجتماعی پولی است. به نظر من بهتر است اینها عموماً مجانی باشند چون ممکن است در جامعه‌ای زندگی کنید که آدم‌های زیادی از نظر منابع درآمدی دچار محدودیت باشند و امکان استفاده از زیرساخت‌های تجاری آنها فراهم نباشد. لذا بهتر است اینها رایگان باشند. در تهران یکی از دوستان ما روی خانه‌های سرای محلات تهران و خانه اسباب‌بازی کار می‌کرد. دیده بودم در محلات شمال شهر این خانه‌های اسباب‌بازی اصلاً مشتری ندارد. یعنی مراجعه‌کننده‌ای به خانه اسباب‌بازی نمی‌آید که بچه را بیاورد و با آن اسباب‌بازی‌ها بازی کند ولی در مناطق جنوب شهر تهران اینها لیست انتظار دارند یعنی بچه باید ثبت‌نام کند و ۴-۵ روز بعد نوبت او شود، چون مراجعه‌کننده زیادی وجود دارد. بنابراین ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی برای محلاتی که مردم محروم هستند وضع مالی خوبی ندارند وظیفه دولت یا شهرداری است که آنها را به رایگان فراهم کند.



بدون جدال، رتوریک و گفتار سیاسی ساخته نمی‌شود

گفت‌وگویی «فرهیختگان» با مجتبی نامخواه (بخش سوم و پایانی)



قسمت سوم گفت‌وگویی «فرهیختگان» با مجتبی نامخواه، مدیر کارگروه مطالعات اجتماعی پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی، درمورد ایده اسلام ناب و اسلام آمریکایی را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

آیا ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی خیلی نظری نیست؟ آیا می‌تواند دلالت‌های سیاسی هم داشته باشد؟

فکر می‌کنم توجه به بستر تکوین و تکون آن به ما کمک می‌کند که تصویر بهتری از ماهیت و کارکردهای آن داشته باشیم. از همان دهه چهل میان اسلامی که امام خمینی طرح می‌کند و اسلام متحرانی که در محافل مذهبی و حوزه‌علمیه هستند، درگیری هست و میان اسلام امام خمینی و اسلام التقاطی محبوب روشنفکران چپ یا منوالفکران راست درگیری وجود دارد، اگرچه در سال‌های پس از انقلاب و در زمان‌ها و موضوعات مختلف، از مالکیت زمین گرفته تا اختلاف‌های سیاسی، تفاوت، اختلاف و نزاع میان گونه‌های گوناگونی از ایده و گفتمان اسلامی وجود دارد اما صورت‌بندی ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی به‌طور عمده مربوط به یکی دو سال آخر حیات امام خمینی است. یعنی زمانی که امام خمینی طی یک دهه در موضع حکمرانی یا نظارت بر حکمرانی قرار دارد. بنابراین ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی، یک طرح ناظر به این تجربه است. بسیاری از مکاتبات و پیام‌های امام خمینی هم با خطاب به نهادهای عمومی و نهادهای انقلاب است و یا ناظر به موضوعاتی است که در تدوین سیاست‌های آتی نقش دارد. فرض کنیم در تدوین سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، ایده جنگ فقر و غنا پذیرفته شود؛ آیا نظام مالیاتی ما این‌گونه خواهد بود؟ آیا دولت و مجموعه حکمرانی این‌گونه از ارائه خدمات اولیه و دادن حقوق اساسی مردم در زمینه مسکن و آموزش و... باپس می‌کشند؟ یا اگر ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی و اسلام سرمایه‌داری در حوزه فرهنگ، در انقلاب فرهنگی و در علوم اجتماعی اسلامی پذیرفته شود، اسناد و سیاست‌های فرهنگی ما این‌گونه خواهند بود؟ نهادسازی ما در حوزه تفکر اسلامی و الهیاتی که در خطابه‌های رسمی بسط داده می‌شود، این همه نسبت به سرمایه‌داری و اسلام سرمایه‌داری بی تفاوت خواهد بود؟

اگر بخواهیم به این فکر بکنیم که ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی برگردد؛ این بازگشت باید از اس هرم قدرت باشد یا نظم جدید مبتنی بر این ایده می‌تواند از دل جامعه و دانشگاه و حوزه بیاید؟

من حرف شما را به دوگانه نظر و عمل برمی‌گردانم. بخش‌هایی از این ایده که امروز بر ما مشکوف است در سطوح مختلف حکمرانی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، توجه به این بخش‌ها را باید از سطوح حاکمیتی طلب کرد. هرچه بیشتر عمل شود کاملاً به سطحی بالاتر می‌رود و فضای فکری ما تریغیب می‌شود تا حرف‌ها و ایده‌های بیشتری در این زمینه تولید کند. هرچه کمتر در عمل مورد توجه قرار بگیرد، کمتر بالا می‌رود و بازتاب منفی خود را بر فضای فکری ما خواهد داشت. از آن طرف قضیه هم هست. پیشنهاد کلیت نیروهای فکری که دچار مغالطه «جهه‌انقلاب» شده و محافظه‌کاری جناح راست را با انقلابی‌گری جوان مؤمن انقلابی پیوند زده، به دولت جدید، حالا چه به دولت جدید و چه به کلیت حکمرانی ما، این بوده که همه چیز باش؛ هم‌زمان دنبال همه چیز باش. دولت جوان و امید‌تعالی و نشاط و عدالت و آزادی باش! درحالی که اگر اولویت و اولیت عدالت اجتماعی، ضرورت ایده جنگ فقر و غنا و اهمیت ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی درک می‌شد، می‌توانستیم فکری برای عقب‌ماندگی در عدالت بکنیم.

اگر حکمرانی تکلیف خود را در حوزه ایده کلان روشن کند و با صراحت در حوزه‌های اصلی به ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی بازگردد، به الزاماتی که قانون اساسی دولت را موظف کرده، برگردد، حتماً زمینه برای اینکه این ایده به نحو تکاملی پیش برود، فراهم خواهد شد.

فکر می‌کنم دولت آینده و در کل حکمرانی ما به میزانی که به ایده تضاد و جوهره انقلاب اسلامی توجه کنند در تحقق عدالت توفیق خواهند داشت و به هر میزان که

در مسیر تحقق عدالت پیش بروند با پیچیدگی‌های نظر بیشتری روبه‌رو خواهند بود که نیاز به عقبه‌های فکری دارد. یک مثال بزنم. یکی از پیچیدگی‌های جدی که باید در آینده به آن توجه شود تفکیک بین عدالت حقوقی-قضایی و عدالت اجتماعی است. عدالت به معنای نخست را رادیکال‌ترین کاپیتالیست‌ها، حتی فون‌های هم قبول دارد. تا وقتی حکمرانان و حکمرانی در یک وضعیت کلی و غیراولویت‌دار، در کنار همه خوبی‌ها از عدالت حرف بزنند، این تفکیک اساساً مطرح نیست. بلکه حرف از عدالتی است که حتی تئوری پردازان سرمایه‌داری و منتفعان از نظم‌های سرمایه‌سالارانه هم با آن مشکلی ندارند. مساله این‌جاست که عدالت اخلاقی و حقوقی و عدالتی که موضوع فعل یک انسان است، برای حل بحران عقب‌ماندگی در عدالت اصولاً کفایت نمی‌کند. حالا تصور کنیم حکمرانان و سپس حکمرانی به عدالت فکر کند و نیازمند این تفکیک باشد. این نیاز منشأ تحرک فکری می‌شود. این نیاز را محافظه‌کاری حاکم بر وضع متداول علوم اسلامی و انسانی که نمی‌تواند پاسخ بگوید؛ این ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی، ایده جنگ فقر و غناست که می‌تواند به ما کمک کند بفهمیم موضوع سطحی از سطوح عدالت است، نه مساله فساد که مساله فقر است و مساله فقر هم غنا یا کاتر است.

در قسمت‌های قبل چندبار از مرحوم روح‌الله نامداری سخن به میان آمد، او یکی از کسانی بود که به‌طور دامن‌داری به ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی فکر می‌کرد. این ایده چرا و چگونه در آثار نامداری برزنگ بود؟

روح‌الله نامداری در پروژه خود، به‌طور مستمر ما را به مفهوم جدال و ستیز ارجاع می‌دهد و من فکر می‌کنم ما امروز به این ایده بسیار محتاجیم. بدون جدال، اصولاً تزویج و گفتار سیاسی ساخته نمی‌شود. شما ممکن است در مقام تزویج در موقعیت توصیف یک امر خوب باشید اما در عینیت و عمل، در میدانی قرار می‌گیرید که مملو از ضدهاست. این که شما در زمینه درگیری با این دیگری‌ها و ضدها، ایده‌ای داشته باشید، باعث می‌شود بتوانید یک تزویج سیاسی را پایه‌گذاری کنید. منتهای آن، یک سری کلیات دارید که ماقبل سیاست هستند. حرف‌های خوبی هستند که احتمالاً به درد کلاس درس هم بخورند اما برای اینکه بتوانید یک مسیر پیش‌روی جامعه باز کنید، شما ناگزیر از سیاست هستید.

روح‌الله عمیقاً متوجه چیزی بود که من آن را تفوق زبان سیاسی بر زبان سیاسی می‌نامم. یک زبان الکن اجتماعی که نمی‌تواند سرمایه اجتماعی ایجاد کند، کسی را جذب کند و سازمان دهی کند. خاطر هست روح‌الله به همین خاطر می‌گفت کاری می‌کنند که انسان بگوید خدا نکند حزب‌الله قبل از موعد و تمهید این زمینه‌ها، برنده میدان رقابت سیاسی باشد. به همین خاطر او تلاش می‌کرد یک گفتار عمیقاً سیاسی و عمیقاً انقلابی مبتنی بر ستیز و جدال برای نیروی اجتماعی انقلاب پایه‌ریزی کند. روح‌الله می‌دانست اگر تزویج انقلاب با ارجاع به سطوح تزویج انقلاب، دائم از نوزائیده نشود، نابود می‌شود. یک سری حرف‌های توتولوژیک می‌شود.

مساله مهم دیگر این بود که مرحوم نامداری تلاش داشت ایده ستیز را از راه گفت‌وگو پیش ببرد. ایده ستیز با گفت‌وگو پیش می‌رود. دیالوگ لازم دیالکتیک است. فقدان ایده ستیز، ستیز را از سطح ایده به سطح روش می‌آورد و پرخاشگری را بسط می‌دهد. ایده گفت‌وگویی که روح‌الله در همین کتاب ستیز با خوشتن، ستیز با جهان مطرح می‌کند به نیروی اجتماعی انقلاب پیشنهاد می‌دهد به جای مونولوگ‌هایی از موضع استعلائی، به جای روا داشتن اخلاق حجتیه‌ای، متحجرانه، به جای پرخاشگری نسبت به کسانی که در مسائل اعتقادی یا غیر آن، مثل او فکر نمی‌کنند، اهل مدارای اجتماعی و گفت‌وگویی فکری باشند. لازم نیست محتوای نظریه‌ای را کنار بگذارند یا برای تحقق آن پرخاش کنند، بلکه کافی است به گفت‌وگو توجه کنند. او خود از یک دیالکتیک نظری به روش دیالوگ می‌رسد و این ایده خیلی برای امروز ما ارزشمند است.